



فرضیه‌های خود را تصحیح و یا با پختگی و اشراف بیشتر طرح و پیشنهاد کنند. به دلیل همین اهمیت و مطلوبیت است که تدوین کتابشناسی در هر حوزه‌ای، امری بسیار خطیر، پرزحمت، ستودنی و در عین حال، حساس، دقیق و لغزان است.

یکی از کتابشناسیهای مفید و کارآمدی که تاکنون در حوزه ادبیات فارسی تدوین شده است، کتابشناسی مولوی به کوشش خانم ماندانا صدیق بهزادی است. این کتابشناسی قبلاً در سال ۱۳۵۱ به نام کتابنامه مولوی انتشار یافته و منحصر به معرفی کتابهای چاپی بوده است؛ در حالی که ویراست حاضر نسخه‌های خطی را نیز دربر می‌گیرد.

کتاب چهار بخش اصلی دارد:

یک. کتابهایی که به زبانهای فارسی، اردو، ترکی قدیم و عربی انتشار یافته‌اند و حاوی متن کامل، منتخب یا تحقیقات مربوط به هر کدام از آثار مولوی (مثنوی، کليات شمس، فیه ما فیه، مجالس سبعه و مکتوبات) هستند. دو. کتابهایی که به زبانهای خارجی (انگلیسی، ترکی جدید، سوئدی، آلمانی، اسپانیایی، روسی، ژاپنی، هلندی، ایتالیایی، فرانسه و...) چاپ شده‌اند و ترجمه آثار مولانا یا تحقیقات مربوط بدانها را در بردارند. سه. مقالات.

چهار. نسخه‌های خطی: توضیحی که در مقدمه، راجع به شیوه کار آمده، بسیار کوتاه و نارساست و متناسب با کتابی بدین حجم (هجده + ۶۳۷ ص) و اهمیت نیست:

در بخشهای اول و دوم و چهارم سعی شده است از تقسیم‌بندی یکسان استفاده شود (رجوع شود به فهرست کتاب). در قسمتهایی که آثار خود مولانا است تاریخ چاپ ملاک تقدّم و تأخّر بوده است. در شروح و تفاسیر، ترتیب الفبایی بر حسب نام شارحان و مفسران است. در دیگر آثار که عبارت است از شرح حال و نقد و بررسی...، ترتیب الفبایی بر حسب نام نویسندگان است (صدیق بهزادی ۱۳۸۰: مقدمه، ص نه).

با توجه به اینکه در چند نقد دیگر، از مزایا و محسنات * دانشیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

کتابشناسی مولوی، تدوین و تنظیم ماندانا صدیق بهزادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۸۰ش.

رحمان مشتاق مهر*

کتابشناسیهای مربوط به هر موضوع یا حوزه‌ای، حکم نقشه راهنمایی را دارند که از جهات گوناگون پژوهندگان و علاقه‌مندان را یاری می‌رسانند:

۱. مشخصات و نشانیهای منابع دست اول و مهم‌ترین تحقیقات صورت گرفته در آن حوزه را در اختیار آنان می‌گذارند.

۲. زمینه‌های اشباع شده یا تعدد تحقیقات مربوط به حوزه‌ای خاص و خلاها و کمبودهای مربوط به حوزه‌ای دیگر را نشان می‌دهند و در نتیجه محققان را از دوباره‌کاری و صرف وقت در کشف و شناساندن قلمروی که قبلاً راههای منتهی بدان پیموده و همه زوایای آن کاویده و شناخته شده است، بازمی‌دارند و آنان را در پیدا کردن موضوعات و عناوین مناسب برای تحقیق مدد می‌رسانند.

۳. استقصای سوابق تحقیق در هر موضوعی را ممکن می‌کنند تا هم علاقه‌مندان مطالعه در هر موضوع، به آسانی به آثار و تألیفات دلخواه خود دسترسی پیدا کنند و پاسخ سؤالات خود را در آنها بجویند و هم پژوهشگران قبل از اظهار نظر در هر موضوعی، از آگاهیها و دیدگاههای موجود اطلاع حاصل کنند و



این کتاب، سخن گفته شده است،^۱ در اینجا به بعضی خطاها و مسامحه‌های پیش آمده اشاره می‌شود: که مؤلف محترم نیز احتمال بروز آن را پیش‌بینی^۲ و بزرگووارانه از صاحب‌نظران در رفع آن، استمداد کرده است.^۳

۱. در تدوین و ترتیب نسخه‌های خطی، مطمئناً مهم‌ترین نکته، رعایت ترتیب تاریخی آنهاست تا در یک تورق و نظر کلی، نسخه‌های کهن‌تر از نسخه‌های جدیدتر بازشناخته شود. متأسفانه این اصل مهم تا حدودی مغفول مانده و از قابلیت استفاده بخش نسخه‌های خطی کاسته است. برای نمونه ده پانزده نسخه خطی کلیات شمس را که به ترتیب آمده از لحاظ تقدم و تأخر تاریخی بررسی می‌کنیم.

اولین نسخه خطی معرفی شده (۲۷۱۸)^۴ بدون تاریخ است و نسخه بعدی (۲۷۱۹) به قرن یازدهم تعلق دارد. دو نسخه سوم و چهارم (۲۷۲۰ و ۲۷۲۱) نیز از لحاظ تاریخ کتابت، توضیحی ندارند نسخه بعدی (۲۷۲۲) کهن‌ترین نسخه کلیات معرفی و به قرن هفتم نسبت داده شده است. نسخه ۲۷۲۳ تاریخ ندارد و دو نسخه بعد از آن حدس زده شده است که از قرن نهم باشند. به تاریخ کتابت دو نسخه ۲۷۲۶ و ۲۷۲۷ اشاره نشده و دو نسخه بعدی به ترتیب در ۷۱۸ و بین سالهای ۷۲۳ تا ۷۳۰ کتابت شده‌اند.

به نظر می‌رسد بهتر می‌بود در ترتیب نسخه‌های خطی، تاریخ کتابتی که اعتبار آن به تأیید نسخه‌شناسان رسیده یا تاریخی که براساس نوع خط و کاغذ و جلد و مشخصات دیگر به طور تخمینی مورد اجماع فهرست‌نگاران و اهل فن بوده، مبنا قرار می‌گرفت و نسخه‌های بدون تاریخ و ناشناس به دنبال نسخه‌های شناخته شده می‌آمد.

در توضیحات مربوط به نسخه‌های خطی، بعضی اطلاعات نادرست بدون هیچ علامت ابهام و استفهامی عیناً نقل شده است؛ در حالی که ممکن است باعث سردرگمی دانشجویان و خوانندگان عادی شود. کتابت دو نسخه از مثنوی (۲۰۱۹ و ۲۰۲۰) به پنجم رمضان ۶۰۸ و اواخر ۶۳۶ نسبت داده شده است؛ در حالی که طبق سالشماری زندگانی مولانا وی در ۶۰۸، تنها چهار سال و در ۶۳۶، بیست و دو سال داشته و هنوز سرودن مثنوی را آغاز نکرده بوده است.

در معرفی نسخه دیگری (۲۷۲۲) آمده است: «نسخه نفیسی از کلیات شمس تبریزی است. کتابت آن ۵۵ سال بعد از وفات مولانا صورت گرفته است. کهن‌ترین نسخه دیوان از سده هفتم

هجری است که یک نسخه از آن در اسعد افندی و نسخه دیگرش در کتابخانه ملی تبریز نگهداری می‌شود.»

با توجه به اینکه وفات مولانا در ۶۷۲ اتفاق افتاده، چطور ممکن است نسخه‌ای ۵۵ سال بعد از وفات وی در سال ۶۷۲، استنساخ شده باشد و به قرن هفتم تعلق داشته باشد؟!

۲. در وارد کردن نام و عنوان بعضی کتابها و مقاله‌ها، به فهرست آثار مربوط به مولانا مسامحه شده و در واقع اصل مانعیت رعایت نشده است؛ از جمله:

- پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد از شادروان عبدالحسین زرین کوب (۸۵۱) که درباره نظامی گنجوی است جزو آثار «درباره مولانا و شرح حال او» آمده است!

- دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد [حافظ شیرازی]، به اهتمام خلیل خطیب رهبر (۶۳۴) به سبب شباهت بخشی از عنوان با دیوان شمس، وارد بخش معرفی چاپهای متن کامل کلیات شمس شده است!

- گفتگوی اصغر یوسفی با صادق آهنگران در شماره ۴۸ مجله فرهنگ و سینما (۱۸۴۱)، به سبب اینکه عنوان «مثنوی قداست» داشته، جزو مقاله‌های مربوط به حوزه مولوی‌شناسی آمده است!

- «بررسی و نقد قالب مثنوی بعد از ایرج میرزا»، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد آقای احمد نصرتی (۵۰۱) به اشتباه جزو تحقیقات مربوط به مثنوی مولانا به شمار آمده است!

۱. از جمله آنهاست: نقد خانم سفانه انجم‌افروز، تحت عنوان «معرفی کتابشناسی مولوی و طرح یک پیشنهاد»، کتاب ماه کلیات، اسفند ۸۲ و فروردین ۸۳؛ نقد آقای دکتر یدالله نصراللهی، تحت عنوان «تأملی در کتابشناسی مولانا»، آینه میراث، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۸۶ ش.

۲. [در ضمن کار] با اشکالاتی مواجه شد که اهم آنها ناآگاهی‌هایی بود درباره اطلاعات بعضی از کتابها و مقاله‌ها (همان، مقدمه، ص «نه»).

- کاری بدین وسعت احتیاج به دقت کافی و مطالعه دقیق دارد که متأسفانه با منابع موجود، امکان تهیه یک کتابشناسی جامع و بدون نقص وجود ندارد (همان، مقدمه، ص «هشت»).

۳. بی‌گمان این کتابشناسی، هنوز کاستیهایی دارد. بدون تردید تدوین‌کننده از کلیه سروران و صاحب‌نظران، انتظار و استدعا دارد کاستیها را کریمانه یادآوری فرمایند تا به اصلاح آن بکوشد (صدیق بهزادی ۱۳۸۰: مقدمه، ص «شش»).

۴. شماره‌های داخل پرانتز، شماره‌ای است که در کتابشناسی مولانا هر اثری با آن معرفی شده است.

- شمس تبریزی از استاد دکتر محمدعلی موحد (۶۱۲) که تک‌نگاشته بسیار سودمندی درباره شمس تبریزی است، در ردیف چاپهای متن کامل کلیات شمس، ذکر شده است!

- مقاله یک صفحه‌ای «صدهزاران دام و دانه» در روزنامه جمهوری اسلامی (۱۵۹۵) و کتاب رومی عصر از عبدالحمید عرفانی (۸۸۰) نیز معلوم نیست به مولوی ارتباطی داشته باشند.

۳. بعضی آثار با اینکه متعلق به حوزه عمومی مولوی‌شناسی‌اند و طبیعتاً در این کتاب جایی دارند، در غیر جای خود نشسته‌اند؛ از جمله:

- حکایت‌های مثنوی از وحید کاویانی (۲۰۲) که منتخبی از مثنوی است، در ذیل چاپهای متن کامل مثنوی آمده است: همان گونه است کتاب ۲۳۴ صفحه‌ای مثنوی معنوی به همراه توضیح لغات (۱۸۶) که نمی‌تواند متن کامل مثنوی باشد، جزو چاپهای متن کامل مثنوی ذکر شده است.

- از خاک تا افلاک دکتر قدمعلی سرامی (۱۵۵) که عنوان فرعی آن «سیری در غزلها و ترانه‌های مولانا» است، باید در ذیل تحقیقات اختصاصی مربوط به کلیات شمس می‌آمد؛ در حالی که جزو تحقیقات عمومی مربوط به مولانا و شرح حال او آمده است.

- عروض مولوی از مسعود فرزاد (۴۴۴) به بررسی اوزان کلیات شمس اختصاص دارد؛ در حالی که جزو تحقیقات مربوط به مثنوی آمده است!

- چاپهای مختلف از مقالات شمس و تحقیقات مربوط به آنها و هر اثری که نام شمس تبریزی در عنوان آن به کار رفته، جزو تحقیقات [اختصاصی] درباره دیوان شمس ذکر شده است!

مقالات شمس به تصحیح احمد خوشنویس (۷۴۰)؛ دو ویراست مقالات شمس از محمدعلی موحد (۷۴۱) و (۷۴۲)؛ مقالات شمس، ویراسته جعفر مدرس صادقی (۷۴۳) خط سوم: درباره شخصیت، سخنان و اندیشه‌های شمس تبریزی از ناصرالدین صاحب‌الزمانی (۷۵۵)؛ «زبان شمس در مقالات»، رساله دکتری سید جواد مرتضایی (۷۵۳) اصل موضوع و دوازده حکایت دیگر براساس مقالات شمس از مهدی آذریزدی (۷۲۷)؛ بی‌نوا اول، احوال شمس تبریزی و سخنان او به شعر (۷۳۲) از آن جمله‌اند.

کتاب مولانا و طوفان شمس عطاءالله تدین (۷۳۱) نیز به دلیل داشتن نام شمس بر عنوان خود در ذیل تحقیقات مربوط به دیوان شمس آمده؛ درحالی که اثر مشابه دیگر او به دنبال آفتاب از قونیه تا دمشق (۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱) به درستی در ردیف تحقیقات عمومی مربوط به مولانا و شرح حال او جای گرفته است.

- درس مثنوی از دکتر محمد استعلامی (۸۳۷) که گزیده‌ای از مثنوی است و در جای خود نیز (۲۷۴) آمده، حتماً به سبب مقدمه‌اش جزو تحقیقات درباره مولانا نیز ذکر شده است؛ همین گونه است دیوان سلطان ولد - فرزند مولانا - که آن نیز گویا به سبب مقدمه سعید نفیسی در همین بخش آمده است؛ برای رفع هر نوع سوء تفاهمی باید در پراتز قید می‌شد که این کتابها به لحاظ مقدمه‌شان در این بخش آمده‌اند.

۴. بعضی اشکالات، از اکتفا به دیدن نام و عنوان آثار در فهرستها و حدس و گمان مبتنی بر آن ناشی شده است. مثلاً کتاب مثنوی الاطفال من کلام مولانا جلال‌الدین محمد البلخی ثم الرومی، تصحیح مفتاح‌الملک محمود که یک بار در ذیل شماره ۴۳ متن کامل مثنوی به شمار آمده، در جای دیگر (۳۰۷) گزیده مثنوی به زبان عربی محسوب شده است!

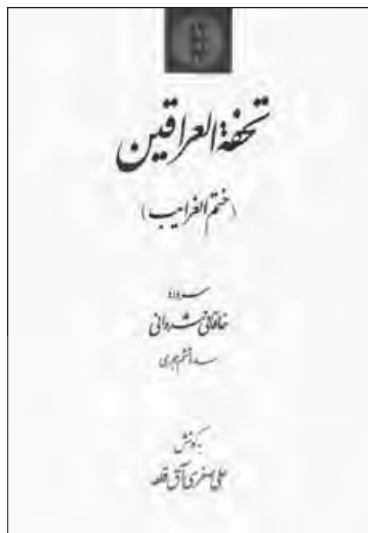
گوشزد کردن این چند مورد خطا، به هیچ وجه ایجاد شک و تردید در اهمیت و سودمندی کار خانم صدیق بهزادی نیست، بلکه ادای دین در قبال طبقه کتابخوان و دانشجویان و علاقه‌مندانی است که در مراجعه به این گونه آثار، تمام اطلاعات آنها را صحیح و قابل اعتماد می‌پندارند و کتابشناسی را به چشم چراغ راه تحقیق می‌نگرند؛ از این رو چه بسا در پیدا کردن مسیر درست، به زحمت بیفتند.

۱. «مثنوی الاطفال...» در پایگاه اینترنتی کتابخانه ایرانشناسی مجلس (Consultative Islamic Assembly) چنین معرفی شده است (مراجعه در تاریخ ۸۸/۵/۳): از آثاری که قبل از مشروطه با هدفهای تربیتی برای کودکان به چاپ رسیده است می‌توان از کتابهای مثنوی الاطفال اثر محمود مفتاح‌الملک نام برد. این اثر گزیده‌ای است از داستانهای مثنوی همراه با تصویر که در سال ۱۳۰۹ قمری به صورت چاپ سنگی در ۳۲۷ صفحه و به خط حاجی محمدرضا متخلص به صفا و ملقب به سلطان‌الکتاب در تهران چاپ شده است. آغاز: بسمله... از آنجا که خدمت در... انجام متن: ...سایر دول متحابه نیز نایل گردیده است.



تحفةالعراقین (ختم الغرائب)، خاقانی شروانی، به
کوشش علی صفری آق قلعه، تهران، مرکز پژوهشی
میراث مکتوب، شصت و چهار + ۸۳۰ص.

محمد منور



و اینک سپاس خدای را که به سعی و کوشش و اهتمام
پژوهنده‌ای جوان و آگاه و دانا، منظومه دلیپذیر خاقانی
که خاطرات گونه سفر او است به صورتی مطلوب و
چشم‌نواز به نام تحفةالعراقین که به ظاهر نامی مستعار
است و خاقانی خود آن را ختم الغرائب می خوانده است
به بازار کتاب عرضه گشته است:

آنک ختم الغرائب آخر دیدند

تا چه ثنا رانده ام برای صفاهان

و رمزهایی که در بیت‌های سپسین می آید گواه است که
منظومه به سال ۵۵۱ق سروده شده است و به جمال‌الدین
موصلی — ابوجعفر محمدبن علی بن ابی منصور الملقب
به جمال‌الدین المعروف بالجواد الاصبهانی — وزیر
صاحب موصل اتحاف شد. مصحح اثر درباره نام کتاب
می نویسد: «به نظر می رسد که ختم الغرائب نام اولیه
تحفةالعراقین بوده و خاقانی این اثر را در تحریر اولیه
با این نام به دیگران — که ظاهراً ممدوحانی از عراق
(اصفهان) بوده اند — ارسال نموده بود، چنانکه می بینیم
خود خاقانی یک سال پس از تقدیم تحفةالعراقین به
جمال موصلی باز هم در قصیده ردیف صفاهان (که
ظاهراً خطاب به جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی است)
این متن را به نام ختم الغرائب خوانده است.»

نکته‌ای مهم و اساسی شناخت متون کهن ادب فارسی

است که مصحح دانشور جوان ما با آن متن‌ها آشنایی کافی
و وافی دارد، و در مقدمه گویای خود با تصفحی عالمانه
نام یکایک آثاری را که نامی از خاقانی برده‌اند و یاد
اثری از او کرده‌اند به شواهد متنوع می آراند: لباب‌الالباب
عوفی که پس از ۶۱۸ق تألیف شده، بهارستان جامی
که جامی در خاتمه کتاب — ص ۱۲۲ — تاریخ تألیف
آن را در مصرعی: «شود نهصد ار هشت بر وی فزایی»
یعنی ۸۹۲ق ذکر کرده است، فیضی دکنی در قصیده‌ای،
و قاضی محمد شریف بن محمد کاشف شیرازی از سده
یازدهم در بخشی از کتاب خود به سراج منیر؛ و امین
احمد رازی در تذکره هفت اقلیم — که رونویسی ناشیانه
و ناسپاسانه از لباب‌الالباب است — و شاهدی شعری
از محقق ترمذی؛ و نیز از فرائدالسلوک از آثار سده
هفتم؛ و کتاب روضةالکتاب و حدیقه‌الالباب — تألیف
۶۷۷ق — و ناصرالدین منشی کرمانی در انتهای کتاب
خود سمط العلی للحضرة العلیه و حسین بن محمدبن
ابی‌الرضا شمار زیادی از ابیات تحفةالعراقین را در اثر
خود، ترجمه محاسن اصفهان، تألیف ۷۲۹ق آورده است؛
و نیز در ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی بیت‌هایی دیده
می شود؛ و ملاصدرا در نگاشته فارسی خود «رساله سه
اصل» بیت‌هایی را یاد کرده است.

سپس مصحح گرامی «نسخه‌های مورد استفاده ...» را

معرفی می کند:

۱. دستنویس وین که در کتابخانه ملی اتریش (وین)
نگهداری می شود. این نسخه تاریخ ۵۹۳ هجری دارد،
و قدیمی ترین و مهم ترین دستنویسی است که تاکنون
... به دست آمده است، و خوشبختانه استاد دانشمند
جناب ایرج افشار آن را به صورت نسخه برگردان به
قطع اصل نسخه خطی با پیش گفتار آلمانی و مدیر
انتشارات (وین) برت گ. فراگنر و نصرت‌الله رستگار
— انستیتوی ایرانشناسی فرهنگستان علوم اتریش —
به همت مرکز پژوهشی میراث مکتوب و انتشارات
فرهنگستان علوم اتریش با مقدمه‌ای گویا به صورتی
زیبا و دقیق به سال ۱۳۸۵ش به چاپ رسانیده‌اند.
سعیشان مشکور.

۲. دستنویس ایاصوفیا (ترکیه). نسخه دارای مقدمه‌ای
منثور — بر خلاف نسخه وین — است که دوازده
صفحه متن چاپی را فرا گرفته است، و پیداست نگاشته

خود خاقانی است. کتابت نسخه از «... العبدالصغر المذنب مسعودبن منصوربن احمد المتطبب اصلح الله شأنه حرره فی شهر ربیع الآخر سنه احدى و تسعين و سبعماية (= ۷۹۱) بمدینه شیراز حماها الله تعالی عن الحدثن و سلم تسلیم». این نسخه از نظر صحت ضبطها تقریباً با نسخه کتابخانه وین برابری می کند اما متأسفانه افتادگی بسیار دارد.

۳. دستنویس [مدرسه عالی] سپهسالار. این نسخه در پایان افتادگی دارد و بنابر حدس کتابشناسان در سده سیزدهم کتابت شده. مقدمه منشور در آن آمده و به نظر مصحح «از دیدگاه تحریرهای این متن، شباهت زیادی با دستنویس وین دارد» و ضبط آن متوسط است. جز این نسخه ها، مصحح گرامی چاپ مرحوم دکتر یحیی قریب را — پسر استاد شادروان عبدالعظیم قریب — با دقت تمام مد نظر داشته و از آن به جای خود بهره گرفته است.

مقدمه و متن کتاب در ۲۴۸ صفحه است. مصحح محترم بیش از ۵۸۲ صفحه را صرف تعلیقات و توضیحات سودمند ارزنده کرده است که بهراستی توان گفت متن تحفة العرافین یا ختم الغرائب به گونه ای شفاف و دلپذیر از هر جهت ویراسته و آراسته شده و مشکلات تحفة خاقانی برای خواننده مشتاق حل شده است؛ و من نمونه وار چند فقره از آن را یاد می کنم:

ص ۳۹۹، ب ۳۵۳: بی من ... یعنی بدون اختیار من. در دیوان نظام الدین محمود قمر اصفهانی آمده:

اگر بی من از من گناهی برفت

به آمرزش او می دوارم همین

(دیوان، ص ۲۰۵)

در دیوان شاه داعی شیرازی نیز آمده:

پس بین تا ز من چه می آید

بی من از من سخن چه می زاید

(دیوان، ج ۱، ص ۱۷۲)

ص ۴۰۵، ب ۳۸۹: [گفتم که در... چنانکه در پاورقی دیده می شود، در تمامی نسخ غیر از «ا»، «شیرین بود» ضبط شده، اما به استناد اینکه در بیت های بعدی زمان افعال همه به صورت حال آمده اینجا هم باید این گونه باشد و

البته موافقت «ا» نیز دلیل خوبی بر آن است. یک رباعی از علاءالدین داوودشاه در دست است که مضمونی شبیه به مضمون این بیت دارد و احتمال می رود که تقلیدی از همین بیت باشد:

شاهها دل دشمنان تو با درد است

رخساره دشمن از نهیبت زرد است

انصاف که با وجود صد غصه مرا

در ملک تو آب گرم و نانی سرد است

(سلجوقنامه ابن بی بی، ص ۱۵۰، از افس

چاپ هوتسما در اخبار سلاجقه روم)

ص ۴۰۶: ب ۳۹۶: این بیت را خاقانی به صیغه استفهام بیان کرده و ظاهراً دکتر قریب آن را اخباری و موقوف المعانی فرض کرده و چون در این حالت با ابیات بعدی ارتباطی ندارد ضبط دیگر نسخ (= چون دیده...) را پذیرفته اند.

ص ۴۰۷، ب ۴۰۱: ... هم جلوه گری چو موم باید: می دانیم که نقش و نگار و به خصوص نوشته های نگین، روی آن بر عکس حک و نقر می شده و پس از آنکه آن را بر موم می نهادند، نقش آن به درستی مشخص می شد. اینجا خاقانی ممدوح را به نگین (که گرانبهاست) تشبیه کرده و خود را به موم (که بی ارزش است) ولی می گوید که نگینی به آن گرانبهایی برای اینکه به درستی نمایانده شود نیاز به موم بی ارزش دارد. این معنی کنایه از هنر شاعری است که نام ممدوح را مخلد می سازد. خاقانی در دیوان در موارد متعددی به رابطه نگین (خاتم) و موم اشاره کرده برای نمونه:

ویحک آن موم جدا مانده ز شهدم که کنون

محرم مهر سلیمان شدنم نگذارند

(دیوان، ص ۱۵۵)

ص ۴۲۴، ب ۴۸۱: دیومردم، در مفتاح النجات (ص ۱۱۸) آمده:

«اگر کسی از درگاه ایشان (شاهان) با درگاه حق تعالی گردد و توبه کند، هزار دیو و دیومردم بینی که از جای بجهند که سلیم دل! این چه بود که تو کردی و خویشتن در محنت افگندی؟»

در کتاب تنکوشا آمده (ص ۱۵۴):

«برآید در این درجه صوت اعرابیان که اشتران را از



کنام باز می‌آرند و ازارهای سرخگن در بر ایشان، و اینان را دیومردم خوانند.

در منشآت (ص ۲۶۷) آمده: «واگر نه چنین قاهری سیاس به هیبت و باس نبود، با دیومردم روزگار لعمرالله که اگر مهدی آخر زمان از آسمان زمین آمدی.»

در دیوان ظهیرالدین فاریابی (ص ۱۳۴) آمده:

یکچند ز دیومردمی، خصم

پنداشت که یافت اسم اعظم

در راحة الصدور (ص ۳۳) آمده:

الحدار ای غافلان زین وحشت آباد الحدار

الفرار ای عاقلان زین دیومردم الفرار

در همین مثنوی آمده:

چندی به فسوس دیومردم

شد بیست و دو سال عمر من گم

(ص ۱۶۵، بیت ۱۹۵۸؛ نیز: تعلیقات مفتاح النجات، ص ۲۴۵)

ص ۴۳۶، ب ۵۲۰: طراز: خاقانی در تحفه و دیگر

آثارش طراز و طرازیدن را در معانی مختلفی به کار برده

که در مواضع مربوطه به معانی آنها اشاره شده. طراز در

اینجا به معنی نوار پهنی است که بر روی آن، نقش و

نگار یا نام شخص (پادشاه) و یا عبارتی را می‌دوختند.

این نوار بر سطح جامه و معمولاً بر قسمت بازو و یا میچ

آستین دوخته می‌شد. نقش و نگار جامه؛ علم جام/ آستین

(در یکی از منشآت مندرج در فرائد غیائی، ج ۱، ص ۴

آمده: آنها که چرخ بوسه دهد آستانشان از نام و نعت او

علم آستین کنند).

ب ۱۸۴:

لعبت گر کان و کان تمکین

خوردی پز باغ و باغ زرین

در ص ۳۳۷ تعلیقات آمده: خوردی/ خوردی پز: واژه

خوردی در فرهنگها به معنی خوراک آمده. دکتر محمدتقی

راشدمحصل در مقاله‌ای راجع به معادلهای فرهنگ کهن

عربی به فارسی البلغه [مؤلف این فرهنگ نیز مانند

خاقانی از مردم نواحی شمال غربی ایران (کردستان)

بوده است] پس از اشاره به اینکه واژگان «خوردی» و

«خوردی پز» و «خوردی فروش» در آن فرهنگ به ترتیب

معادل واژگان «غرفة»، «الطباخ» و «المراق» آورده شده،

متذکر شده‌اند که صورت «پهلوی» این واژه نیز مشتق از

اوستایی و به معنی مطلق «خوراک» و «خوردنی» به کار

رفته (رش: البلغه، ص ۹۴) در ضمن ایشان به درستی

احتمال داده‌اند که این واژه به معنی «خوراک حاضری

باشد. [ارجاع]. در دیوان سنایی (ص ۱۴۸) نیز بیتی آمده

که در آن «خوردی پز» را به همراه بقال آورده و این

می‌تواند مؤید حدس دکتر راشدمحصل، مبنی بر این

باشد که «خوردی پز» شخصی بوده که غذای حاضری به

مردم می‌فروخته.

زین سپس شاید سنایی گر نگویی هیچ مدح

زانکه ممدوح از جهان خوردی پز و بقال ماند

سنایی

با توجه به موارد استعمال این واژه در اشعار خاقانی،

به نظر می‌رسد که در همان مفهوم «غذافروش» به کار

رفته... خاقانی در مورد دیگری که در تحفه از این واژه

استفاده کرده، آنجا نیز خورشید را «خوردی پز» نامیده:

طباخ محققان چو خورشید

اما همه روزه‌دار جاوید

چون خورشید آسمان برنده

خوردی پز خلق و ناخورنده

نه چون آتش که هر کجا تافت

آنگاه پزد که خود غذا یافت

(ص ۶۰، ابیات ۵۹۱ - ۵۹۳)

باز هم در تحفة العراقرین آمده:

در دیگ دماغ از آتش حس

خوردی پزم از پی مجالس

(ص ۲۰۷، بیت ۲۵۱۵)

ص ۳۳۹، ب ۱۸۸: اسب موشگون: به احتمال زیاد

کنایه از «باد» است.

حدسی دور نیست، ولی با تعلیقه‌ای که نگاشته‌اند،

موافقت دشوار است. شاهدهایی که درباره پیوند «پلنگ»

و «موش» آورده‌اند گویای استقصای بلیغ ایشان است و

نشان از گستردگی مطالعاتشان در متن‌شناسی دارد.

درباره متن تحفة العراقرین سخن بسیار است، تصحیح متن با

اصابت رأی و اصالت تحقیق قرین است. متن تحفه که گویای

حالات درونی شاعر است بسیار دلپذیر اما دلسوز است: آوردن

نمونه‌هایی را برای آشنایی با هنر شاعر به شاهد می‌آورم.

... وینک ز علامتی که پیداست
 از آدمیان حفاظ برخاست
 انصاف نهان شد و وفا هم
 همچس نماند و آشنا هم
 آثار سلامت از جهان رفت
 آیین امانت از میان رفت
 پیداست بر آستان دینی
 دجال هزار و مهدیی نی
 هر زهر که دست عالم آمیخت
 در جام جهان‌نمای ما ریخت
 هر پردهٔ ظلم کآسمان ساخت
 خاص از پی جان خاصگان ساخت...

(ص ۱۴ متن)

مانندۀ حلقهٔ دَرَم بس
 نالنده ز دست‌کوب هر خس
 گویای خموش بی دل و رای
 جنبان جماد بی سر و پای
 تف‌دیده و زخم پتک خورده
 قَدِ اَلْفِی به میم کرده
 پس بر در خلق جاودانی
 استادسرای رایگانگی
 حقا که منم چو حلقه بر در
 آهم شده حلقه حلقه در بر
 این حلقهٔ آتشین همه روز
 در حلق همی شود نفس‌سوز...

(ص ۲۰ متن)

در فضیلت انسان بر افلاک گوید:
 تو کسریِ عدلی ای مَلک‌پی
 چون پیرزنان ز چرخ تا کی؟
 ایمه نه فلک خراس رنگیت
 آتشگاهی و دودهنگیست؟
 ناری، سوی دودگه چه پویی؟
 مَغ نیستی، آتش از چه جویی؟
 یک ره به حریم خاک پیوند
 زین گنبد آبگینه‌گین چند؟

خودروی نه‌ای، مباحش خودرای
 آن به که زمین سپر کنی پای
 پای‌افزاری کنی ز تسلیم
 زین پای روی به چارم اقلیم
 برده‌ست سبق به دولت خاک
 چارم کشور ز هفتم افلاک
 (ص ۸۶ متن)
 نمونه‌های چیرگی خاقانی در کلام و شعر فارسی
 بی‌مانند، یعنی خاص خود اوست، و اگر بنابر ارائه نمونه‌های
 دیگر می‌گذاشتم برگهای زیاد صرف می‌شد. بهتر است
 خوانندهٔ صاحب‌دل خود کتاب را بجوید و بخواند.



تصحیح متن تحفة‌العراقین بی اندک مبالغتی نمونه‌وار
 است. البته مواردی را می‌توان از لحاظ املائی برشمرد
 که دشوارخوان است، چون «آبگینگین»، «مَغ» با اعراب
 متروک. «آزور» و «آزوری» واژه‌ای درست است و
 شاهدها متقن. متن به‌غایت رسایی و گویایی به چاپ
 رسیده، ولی در هر برگ ارجاعات چهارگانه و سه‌گانه
 نسخه‌ها مایهٔ سرگشتگی است. مصحح گرامی و دانشور
 ما در بذل مساعی بازمانده است جز تدوین واژه‌نامه و
 به‌ویژه ترکیبات که خاقانی، سلطان ترکیبات است، البته
 نجابت و بیمناکی مصحح از افزونی حجم کتاب انگیزه‌ای
 بود، اما به گمان کمترین، سودمندی کشف‌الایات نه به
 پایه و مایهٔ واژه‌نامه می‌رسد که منبع راستین لغت‌نویسان
 است. توفیقات روزافزون مصحح دانشور هوشمند را از
 خداوند بزرگ مسئلت دارم.



خلاصة التشریح، حکیم عبدالرزاق گیلانی لاهیجی،
مقابله، تصحیح و تنقیح: علی فروحی، دانشگاه
علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران،
تهران، ۱۳۸۳ش، ۱۴۵ص.

یوسف بیگ باباپور*

حکیم عبدالرزاق گیلانی لاهیجی، از پزشکان نامدار
گیلان در اوایل دوره صفویه، در سده دهم هجری بود
که در دستگاه فرمانروایان کیایی ملاطی مقام الایی
داشت و صدارت خان احمدخان و سمت رایزنی او
را داشت.

خلاصة التشریح از آثار طبی آناتومی از دوره صفویه
است که در یک مقدمه و شش فصل و یک خاتمه
نگاشته شده است. مطالب کتاب، بسیار شبیه به آنچه
منصور شیرازی در «تشریح الابدان» و اطبای دیگری که
قبل از وی به امر تشریح پرداخته‌اند، می‌باشد. این کتاب
به همایون‌شاه، پدر اکبرشاه و مؤسس سلسله بابر،
تقدیم شده است.

چندی پیش، کتاب مستطاب خلاصة التشریح توسط
دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی ایران چاپ
شد که روی جلد آن نوشته بود: «مقابله، تصحیح و تنقیح:
دکتر علی فروحی». با تورقی که هر خواننده کنجکاو در
آن می‌نماید، در صحت انتساب واژه «تصحیح و تنقیح»
بدان، دچار تردید خواهد شد.

می‌دانیم که واژه «تصحیح و تنقیح» بار علمی پرباری
را به دوش می‌کشد که به ظرایفی و لطایفی متکی است
که اگر سهل انگاشته شوند، کار را به همین آسانی به
«تضییع و تقبیح» یک متن، خواهد کشانید.

قطعاً منظور از تصحیح و تنقیح یک متن، آن است
که در حین رفع مشکلات و حفظ امانت و کوشش
برای تقریب آن به نوشتار مؤلف، به گونه‌ای پرداخته
شود که در قالب سیاق نوشتاری زمان حاضر نیز درآید؛
و این امر میسر نمی‌شود، مگر آن که اصولی را بدانیم
و به کار بریم. یکی از اساسی‌ترین این اصول، آیین
نگارش و علایم نگارشی است.

حال درباره کتاب حاضر باید گفت که غیر از اغلاط
مطبعی، که آفتی گریبانگیر بر غالب متون مطبوع است،
برخی اغلاط سهوی که نشان از کم‌دقتی مصحح محترم

در آن زمینه دارد، به چشم می‌خورد؛ برخی از موارد
چنین است:

- جدانویسی حرف اضافه «به» از متمم خود در اکثر
موارد رعایت نشده است، از جمله ص ۴۶، س ۱۲:
بطول؛ ص ۵۵، س ۱۱: بهم؛ همچنین جدانویسی
«می» در ص ۸۹، س ۷: می‌رود؛ ص ۹۲، س ۷:
میشود و

- نیز واژه «آن» در اکثر موارد به ما بعد خود چسبیده
است: ص ۴۶، س ۱۲: «آنست» (در همه موارد
چنین است)؛ «آنجهت»: ص ۴۶، س ۱۷؛ س ۱؛ و
در اکثر موارد.

- عدم پاراگراف‌بندی صحیح، به طوری که مطالب
پشت سر هم آمده، ولو این که ارتباط معنایی و
موضوعی ندارند.

و مواردی این چنین که ذکر آن در حوصله این
مقال نیست.

همچنین مواردی ریز که تقریباً در همه صفحات
کتاب به چشم می‌خورد؛ از آن جمله است:

مقدمه مؤلف

ص ۲۶، س ۳: نسخه ← نسخه^۱.

ص ۲۶، س ۳: قرار ندادن آیات داخل پرانتز یا گیومه
یا با فونتی دیگر؛ در همه موارد مشهود است.
همچنین جملات معترضه با هیچ علامتی تفکیک
نشده است.

ص ۲۶، س ۱۰: العهد ← العهد.

ص ۲۶، س ۱۵: عدم درج «ء» یا «ی» اضافه در ترکیباتی
چون «ازاله اسقام» ← «ازاله اسقام»؛ در همه موارد
چنین است.

ص ۲۷، س ۶: صهریت ← صحریت؛ در پاورقی، در
توضیح واژه مزبور، صورت دوم ضبط شده و معنای
«دامادی» مقابل آن آمده است؛ اما در متن صور اول
ضبط شده است.

ص ۲۷، س ۱۷ و ۱۸: کد ام ← کدام؛ نصف واژه در
* مصحح و پژوهشگر تاریخ علم.

۱. واژه اول صورت غلط مندرج در کتاب است و واژه دوم، صورت
صحیح آن است.

آخر سطر ۱۷ و نصف دیگر در اول سطر بعدی است.

ص ۲۸، س ۵: کین ← کاین؛ در همه موارد چنین است.

ص ۲۸، س ۱۶: منضط ← منضغط.

ص ۳۰، س ۷: زایحه ← زایچه.

ص ۳۰، س ۱۵: هما یون ← همایون.

ص ۳۰، س ۱۶: علوت ← علوت.

ص ۳۱، س ۱: سجال ← سبال؛ مصحح محترم صورت صحیح «سبال» را تشخیص نداده و با درج «سجال» و (?) در مقابل آن، راه خطا رفته؛ سبال: پوشانیدن است و در ذیل حمایت آوردن: «و افاض علی العالمین سبال».

ص ۳۱، س ۷: در مصرع «که کاتب از ازل از این خط نوشت بر رقمم»، «از» دوم زاید است: «که کاتب از ازل این خط...».

ص ۳۱، س ۱۲: فصل چهارم در تشریح آورده ← ... تشریح آورده.

ص ۳۲، س ۸: ذالک ← ذلک.

ص ۳۲، س ۹: عدم هم‌خوانی شماره «۱» با پاورقی‌اش.

ص ۳۳، س ۴: حرام مغز ← خرام مغز.

ص ۳۴، س ۲: گشاده ← گشاده.

ص ۳۴، س ۱۵: سفید ذهنی ← سفید ذهبی.

ص ۳۵، س ۱۲: ثقیل ← ثقیل.

ص ۳۶، پاورقی ۳: برخی پاورقیها فقط شماره‌گذاری شده و چیزی مقابل آن درج نشده است.

ص ۳۶، س ۱۵: جگر دماغ ← جگر [و] دماغ.

ص ۳۷، س ۹: محمدبن زکریا ← محمدبن زکریا.

ص ۳۸، س ۹: طلافت ← لطافت.

ص ۳۹، س ۱: تنحیه ← تنمیه؛ در پاورقی نیز صورت دوم درج شده؛ اما در متن صورت غلط آمده است.

فصل اول: در تشریح استخوان‌ها و غضروف بدن

ص ۴۳، س ۳: حرف زاید «در» در عبارت: «که در او اساس بدن است...»

ص ۴۳، پاورقی ۱ و ۲: بدون هیچ توضیحی واژه‌ها قید

شده است: «یافوخ =» و «سناسن =».

ص ۴۴، س ۱: سمسانیات ← سمسانیات؛ در پاورقی نیز به غلط تکرار شده، بدون هیچ توضیحی:

«سمسانیات =».

ص ۴۴، س ۳: حکات ← حرکات.

ص ۴۴، س ۵ و ۶: عبارت نامفهوم «و مشط رسغ [رضع]...» که ظاهراً واژه داخل قلاب زاید است و

صورت غلط «رسغ» است که تکرار شده است.

ص ۴۴، س ۱۲: واو تار ← و اوتار.

ص ۴۷، س ۳: سقودی، در پاورقی درج شده، اما هیچ توضیحی نیامده است (سقودی:)؛ در اغلب

موارد پاورقیها، آنگاه که خواسته واژه‌ای را که لازم بوده توضیح دهد، متأسفانه قصور نموده و جلوی

واژه خالی مانده است؛ حال آنکه وظیفه یک مصحح خوب حل مشکلات متن است.

ص ۴۸، س ۷: دقن ← ذقن.

ص ۴۸، س ۸: جتین ← وجتین (ج. وجنه: گونه).

ص ۴۸، س ۱۸: سی دو عدد ← سی [و] دو عدد.

ص ۴۹، س ۱۲: ثنا یاو ← ثنایا و.

ص ۵۰، پاورقی ۳: «شواخص =»، بدون توضیح.

ص ۵۱، س ۴: احنجه ← اجنجه.

ص ۵۲، س ۶: احنجه ← اجنجه.

ص ۵۳، س ۱: نفس یاز کشیدن ← نفس باز کشیدن.

ص ۵۴، س ۱۹: رسع ← رصغ.

ص ۵۵، س ۱۹: رضغ ← رصغ.

ص ۵۶، س ۱: رضع ← رصغ.

ص ۵۶، س ۳: زند اسقل ← زند اسفل.

ص ۵۶، س ۴ و ۶ و ۱۰ و ۱۶: رضغ ← رصغ.

ص ۵۷، س ۴: «چیزی سایل نگاه توان داشت»؛ عبارت نامفهوم است (سایل: ؟).

ص ۵۷، س ۵: رضغ ← رصغ.

ص ۵۷، س ۸: سمسانیات ← سمسانیات.

ص ۵۸، س ۳: استخوان و رگ گویند ← استخوان و رگ گویند.

ص ۵۹، س ۱۰: در انجام رود. (?)

ص ۶۰، س ۱۵: تمام زمین نه نشیند ← تمام در زمین نشیند.



ص ۶۱، س ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸: رضع ← رضع.
ص ۶۲، س ۱: سمانیات ← سمسمانیات.
ص ۶۲، س ۱: رضع ← رضع.
ص ۶۲، س ۱۲: پنجاهُ نه ← پنجاه و نُه.

فصل دوم: در تشریح اعصاب

ص ۷۱، س ۱۰: منخرین ← منخرین (دو سوراخ بینی).
ص ۷۲، س ۲۰: مَمَد ← مُمَد؛ جابه‌جایی تشدید در خیلی از موارد مشاهده می‌شود.
ص ۷۳، س ۴: در توضیح «غضروف طرجهالی» (؟)، در پاورقی آورده است: «۱- غضروف طرجهالی = غضروف» (؟).
ص ۷۳، س ۱۰: ما ← اَمَا.

فصل سوم: در تشریح شرابین

ص ۸۰، س ۱۶: جویف ← جوف.
ص ۸۱، س ۸: چگر ← جگر.
ص ۸۱، س ۱۰ و ۱۱: عبارت نامفهوم «در استخوان‌های سینه و دو می‌شود» (؟).
ص ۸۱، س ۱۱: اضلاع ← اضلاع.
ص ۸۱، س ۱۸: واژه «دوم» زاید است: «پراکنده شده دوم و قسم دوم به...».
ص ۸۲، س ۳: شاخه‌های بسیار ← شاخه‌های بسیار.
ص ۸۲، س ۴: آن را شبکه [می] می‌گویند ← آن را شبکه می‌گویند.
ص ۸۲، س ۱۴ و ۱۵: عبارت نامفهوم «از استقامت میل به و کجی می‌کند دارد و...» (؟).
ص ۸۳، س ۱۰: دیگ ← دیگر.
ص ۸۳، س ۱۵: «پراکنده [شده] شده و...» (؟)؛ با تکرار واژه «شده».
ص ۸۴، س ۱۳: آورده ← آورده.

فصل چهارم: در تشریح آورده

ص ۸۸، س ۴: صفوه کیلوس ← صفرة کیلوس؛ در پاورقی نیز معنای صفوه را «خلوص و ویژگی» درج نموده که هیچ ارتباطی با مفهوم متن ندارد.
ص ۹۰، س ۱۳: حجاب ← حجاب.

ص ۹۰، س ۱۶: حرف زاید «و» در عبارت: «چون به محاذات غلاف قلب می‌رسد و از او عروق بسیار به مثل موی جدا می‌شود.» که بین جمله پایه و پیرو واقع شده و نادرست است.

ص ۹۱، س ۱۰: «و» زاید: «شعبه‌های باریک چون موی می‌شود و در بالای غشای قاسم صدر و...».

ص ۹۱، س ۱۲: توثه ← توثه؛ پاورقی شماره‌گذاری شده، اما خالی است.

ص ۹۲، س ۲: عضلاتی ← عضلاتی.
ص ۹۲، س ۱۸: وداج طاهر ← وداج ظاهر.
ص ۹۴، س ۱۹: جبل الذراع ← جبل الذراع.
ص ۹۵، س ۵ و ۶: با سلیق ← باسلیق؛ «با» در آخر سطر ۵ و «سلیق» در اول سطر بعد آمده.

ص ۹۵، س ۲۰: رضع ← رضع.
ص ۹۶، پاورقی ۳ و ۴: هیچ توضیحی درج نشده است.

ص ۹۶، س ۵: نبصر ← بنصر.
ص ۹۶، س ۱۸: انشاءالله تعالی ← إن شاء الله - تعالی.
ص ۹۷، س ۷: انثین ← انثین.
ص ۹۷، س ۱۸: شرین ← سرین.

فصل پنجم: در تشریح عضلات

ص ۱۰۷، س ۱۱: حرکت بطرف پیش [و بیش و پس معا] ← حرکت به طرف پیش و پس معا.
ص ۱۰۸، س ۵: عضلشات ← عظلات.
ص ۱۰۹، س ۱۵: رضع ← رضع.

فصل ششم: در تشریح اعضای مرکبه

ص ۱۱۳، س ۹: منتخبین ← منیجتین.
ص ۱۱۵، س ۶: تحویف ← تجویف.
ص ۱۱۵، س ۶: محل قوی خیال ← محل قوای خیال.
ص ۱۱۵، س ۱۶: نصح ← نصح.
ص ۱۱۵، پاورقی ۲: بدون توضیح.
ص ۱۱۶، س ۴: سبکه ← شبکه.

ص ۱۱۶، س ۱۳: پس بیض، عنکبوت، عنب قرن و ملتحم ← پس بیض و عنکبوت و عنب، قرن و ملتحم (مصرع به ضرورت وزن شعر باید این‌گونه باشد).

یادداشتی درباره

«ده گفتار درباره زبان خوارزمی»

عسکر بهرامی

در شماره پیشین گزارش میراث (شماره ۳۳، خرداد و تیرماه ۱۳۸۸، صص ۵۱ - ۵۴) نقدی بر کتاب ده گفتار درباره زبان خوارزمی به چاپ رسیده که نویسنده محترم در آن، نکاتی را در باب کتاب ذکر کرده است. نگارنده این یادداشت با خواندن نقد (و برای بررسی موارد مطرح شده در آن) به تورق و مطالعه بخشهایی از کتاب پرداخت و از جمله متوجه یادداشتی از مترجم گرامی شد که در پایان کتاب آمده است.

به اعتقاد نویسنده این سطور، همت مترجم در تهیه اثر، آن هم در باب موضوعی چنین خاص و کم‌مخاطب، و از پی آن چاپ دو نقد بر این اثر (نقد دیگر در یکی از شماره‌های اخیر کتاب ماه تاریخ و جغرافیه، چاپ شده است)، نشانه توجه جامعه علمی به این مقولات و از این رو مایه خرسندی است. اما انگیزه نگارنده از نوشتن این یادداشت، موضوعی است که مترجم محترم در پیوست کتاب چنین مطرح کرده است: «آنچه نگارنده را واداشت که این وجیزه را بنویسد این است که یکی از مقاله‌های این مجموعه را تحت عنوان «خوارزمی» نوشته پروفیسور هلموت هومباخ در سال ۱۳۷۷ به فارسی ترجمه کرد. گفتنی است که مقالات این مجموعه به گذر زمان، پیش و پس از آن به ترجمه درآمده‌اند. پس از انتشار کتاب راهنمای زبانهای ایرانی (جلد اول) که مقاله خوارزمی هومباخ نیز جزو آن مجموعه بود، نکاتی راجع به ترجمه آن مقاله به نظر نگارنده رسید که باز گفتن آن خالی از فایده نخواهد بود. از طرفی انتشار آن از سوی نگارنده به دلیل حق تقدم و اشکالات زیر محفوظ است» (ص ۲۳۷).

از آنجا که نویسنده این سطور یکی از مترجمان راهنمای زبانهای ایرانی (از این پس: راهنما)، و دست بر قضا مترجم مقاله یادشده (مقاله «خوارزمی»، نوشته هلموت هومباخ) بوده است، لازم می‌داند در این باره توضیح دهد: اولاً تأخیر در انتشار ترجمه آقای منصوری گناه مترجمان راهنما نیست و ترجمه دوباره این مقاله — به عقیده نگارنده — کمترین فایده‌اش این بوده که

ص ۱۱۷، س ۶: غدای ← غذای.

ص ۱۱۸، س ۸ و ۱۰: ثقیه ← ثقیه.

ص ۱۱۹، س ۱۲: عضروف ← غضروف.

ص ۱۲۰، س ۳: تبارک الله حسن الخالقین ← تبارک الله أحسن الخالقین.

ص ۱۲۰، س ۴: در تشریح الف ← در تشریح أنف (بینی).

ص ۱۲۱، س ۷: العاب ← اللعاب.

ص ۱۲۵، س ۱۸: سُست ← سُست.

ص ۱۲۶، س ۷: و این شش ب چون بادزن است؛ «ب» زاید است (۴).

ص ۱۲۹، س ۱: مزورده ← مُزوره.

ص ۱۳۱، س ۱: قوت‌ها ضمه ← قوتِ هاضمه.

ص ۱۳۱، س ۸: ساخه‌ها ← شاخه‌ها.

ص ۱۳۲، س ۱۵: نصج ← نضج.

ص ۱۳۳، س ۱۵ و ۱۶: ثقل ← ثقل.

ص ۱۳۴، س ۱۸: ثقل ← ثقل؛ در همه موارد چنین است.

ص ۱۳۹، س ۱۰: بربخان؛ در ص ۱۴۰، س ۱: «برنجان» آمده است. (۴).

ص ۱۴۱، پاورقی ۱: بدون توضیح است.



تعدادی نادرستی دیگر کرد که همین جا از آقای منصوری سپاسگزاری می‌کند. با این همه، در این اثر هم خطاهایی (در برابرگذاری اصطلاحات یا در شیوه مرسوم ترجمه) راه یافته است که مترجم محترم با در دست داشتن ترجمه منتشر شده در راهنما امکان پرهیز از آنها را داشت. از جمله اینکه هومباخ هم مانند دیگر نویسندگان مجموعه راهنما در کتابنامه مقاله توضیحاتی گاه انتقادی در ذیل مشخصات آثار غیرانگلیسی زبان آورده است که جز یک مورد بقیه ترجمه نشده‌اند. در مورد کتاب دکتر صادق کیا و دکتر محمدتقی راشد محصل (ص ۱۵۹)، مترجم، به‌درستی، مشخصات کتابشناختی را به فارسی برگردانده است، اما تکرار برگردان لاتینی عنوان و مشخصات اثر — که در متن اصلی آمده — نه تنها دیگر ضرورتی نداشته است بلکه حتی زائد است. تیترا ص ۱۵۵ «نشانه‌هایی درباره نحوه» ترجمه شده است که «نکاتی درباره نحوه» درست است. و در ص ۱۴۶ آمده است: «شمار (اعداد)». گفتنی است که معمولاً شمار برای مفرد یا جمع (یا مثنی) به کار می‌رود.

شماری دیگر بر خوانندگان نوشته هومباخ افزوده است. اما همچنان که ایشان هم به خوبی می‌دانند، ترجمه اثری بدون کسب اجازه از دارنده حقوق اثر، هیچ حقی برای مترجم به وجود نمی‌آورد، ولو اینکه اولین مترجم آن بوده باشد. در باب این مقاله هم باید یادآور شد که اگر کسی نسبت به این اثر حقوقی داشته باشد، همانا ناشر راهنما است که کپی رایت آن را از ناشر آلمانی اثر خریداری کرده است و می‌تواند موضوع را پیگیری کند.

اما در مقام مترجم مقاله مندرج در راهنما باید اعتراف کنم که در ترجمه این فصل، و نیز در یکی دو فصل دیگر مرتکب خطاهایی شده‌ام که شماری خطای چاپی هم بر آن افزوده شده است (از جمله عدد مقابل شماری از واژه‌ها در نمایه) که برخی را خود در بازخوانی یافته‌ام و شماری را هم استادانی (از جمله سرکار خانم دکتر مهشید میرفخرایی) یادآور شده‌اند. تمامی این موارد در نسخه‌ای اصلاح شده و در اختیار ناشر قرار گرفته است که قرار است در چاپ دیگر اصلاح کند. چاپ کتاب ده گفتار درباره زبان خوارزمی هم نگارنده را متوجه



مراکز فروش آینه میراث و گزارش میراث

- کتابخانه طهوری: خیابان انقلاب، بعد از خیابان ۱۲ فروردین، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۰۶۳۳۰
- کتابفروشی مولی: خیابان انقلاب، روبروی سینما سپیده، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳
- کتابفروشی بیدگل: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، جنب پاساژ فروزنده، تلفن: ۶۶۴۶۳۵۴۵
- کتابفروشی توس: خیابان انقلاب، اول خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۰۰۷

